

پرواز دو پرنده عاشق



تکنیک های حل مشکلاتم را پیدا کردم و برای رسیدن به اهدافم میان بر زدم، مدرسه ام که تمام شد از تهران اومدم کرج، سعی کردم کار پیدا کنم و موفق شدم. هر چند در سال های نه چندان دور فرصت های اشتغال ما توان یابان کم و جامعه پذیرای ما نبود، ولی الان وضعیت بهتر

شده و به خاطر فرهنگسازی صدا و سیما و موسساتی چون مجتمع های آموزشی نیکوکاری رعد که در بسیاری از شهرهای کشور تأسیس شده اند، جامعه پذیرش بیشتری نسبت به توان یابان پیدا کرده است.

پطور با آقای علیپور آشنا شدید؟

من هم مثل امیر در بهزیستی شهرداری عضو بودم و مددکارم خانم خزایی که خیلی به من کمک کرده و در همین فرصت از شون تشکر می کنم، امیر رو به من معرفی کردند و از من خواستند که به دیدنش برم و بهش کمک کنم که خودش رو بهتر پیدا کنه. من هم با برادرم به دیدن امیر رفتم و با هم آشنا شدیم. مدتی که با هم صحبت کردیم متوجه شدیم، می توانیم روی اغلب موارد زندگی مشترک به تفاهم برسیم. برای خودمون خیلی جالب بود: ما هر دو از ارتفاع افتاده، از یک ناحیه آسیب دیده و میزان آسیب دیدگیمان یکسان بود. هر دو در

امیر و شقایق زوجی موفقند که با تمام موانع و سختی ها مبارزه کردند و با وجود مشکلات فراوان زندگی موفق را پی ریزی کردند. با وجود اینکه حادثه ای هر دوی آنان را ویلچر نشین کرد، ولی این حادثه مانع پیشرفت آنان نشد. خیلی سخت بود ولی جنگیدند و بر سختی ها پیروز و بر اهدافشان مسلط شدند. این زوج نه تنها خانه نشین نشده اند، بلکه در تلاشند تا در عرصه اجتماعی و در کنار دوستان توان یاب، خودی نشان دهند و انگیزه ای برای آنان باشند. امیر و شقایق با وجود مشغله زیاد، ساعتی را در یک روز بهاری برای یک گفت و گوی صمیمی در اختیار «تلاش سبز» گذاشتند:

بالکن منزل افتادم. من هم مثل امیر بر اثر جابه جایی نادرست دچار ضایعه نخاعی شدم.

این حادثه چه تأثیری روی شما گذاشت؟

مسلمما خیلی بد بود. یک سال اول افسردگی مطلق داشتم، به حدی که به هیچ کس اجازه نمی دادم داخل اتاقم بیاید و از هیچ کس و هیچ چیز خبر نداشتم. بعد از یک سال با خودم فکر کردم و قبول کردم که دیگه توان یابم و باید با شرایطم کنار بیایم اولین قدمم برای رهایی از چنبره تنهایی رفتن به مدرسه بود.

مسلمما اینکه ما دچار محدودیت حرکتی شده ایم یک واقعیت است که باید با آن کنار آمد اما همیشه به گوشه ای از ذهن باقی می مونه که به روزی به راحتی راه می رفته ایم.

بعد از اولین قدم پذیرش محدودیت

مركتی، پطور به فودت کمک کردی با

صعیط اجتماعی بیرون از خانه کنار بیایی؟

لطفا خودتان را معرفی کنید؟

امیر علیپور هستم، تا ۲۴ سالگی کارم نصب سازه های فلزی بود، در این سن حین کار از ارتفاع افتادم و هر چند بر اثر این سانحه آسیب چندانی ندیدم، ولی موقع جابه جایی قبل از رسیدن آمبولانس دچار ضایعه نخاع شدم. بعد از آسیب دیدگی چند ماهی در بیمارستان

بستری بودم. بعد از مرخص شدن از بیمارستان از آنجایی که هیچ ارتباطی با بچه های توان یاب نداشتم، یک سالی خودم را در خانه حبس کردم و ماه ها می شد که از خانه بیرون نمی آمدم با سر و ریشی ژولیده و اصلاح نشده به کلی ظاهرم تغییر کرده بود و افسرده و منزوی شده بودم.

پطور به بهزیستی معرفی شدید؟

با صحبت های زیاد خانواده و همراهی شان در بهزیستی شهرداری عضو شده و با مددکار فهیم و دلسوزم خانم خزایی آشنا شدم. ایشان خیلی به من کمک کردند حتی موجبات آشنایی من و شقایق را هم ایشان فراهم آوردند.

شقایق جان شما هم فودتان را معرفی

کنید؟

شقایق جاوید هستم در سن ۱۶ سالگی از

یک روز یعنی ۳۱ شهریور (البته سال های متفاوت)، سقوط کردیم.

جالب تر اینکه ما قبل از اینکه آشنا بشویم سال ها به نوعی همسایه بودیم. امیر پشت مدرسه ای که من درس می خواندم باشگاه می رفت. اون موقع هر دو سالم بودیم و خلاصه خیلی از این تشابهات و نقاط مشترک را کشف کردیم.

ابتدا امیر خیلی ناامید بود و می گفت ما پنج سال دیگر می میریم این کارهای هنری که بلدی کجا می خواهی استفاده کنی؟ ما که می خواهیم بمیریم. ولی من برای زدودن افکار منفی از ذهن او تلاش کردم، کم کم امید پیدا کرد و با هم بیشتر آشنا شدیم و در نهایت با هم ازدواج کردیم.

آقا امیر نظر شما در مورد

آشنایتون چیه؟

همانطور که شقایق گفت من خیلی ناامید بودم ولی شقایق خیلی زیاد روی من تأثیر گذاشت، کم کم علاقه مند شدیم و سال ۸۶ عقد کردیم و بعد از چند سال خداوند بزرگ ترین انگیزه رو که یک فرزند پسر به نام «آراد» باشد به ما داد. انگیزه ای قوی برای تلاش بیشتر در راه ساختن یک زندگی کاملاً سعادت مند.

شقایق جان بعد از ازدواج انگیزه ات برای

زندگی بیشتر شد؟

اولش خیلی ترسیده بودم، ولی این بار امیر بوده که به من انگیزه داد و انگیزه هام از ۱۰۰ به ۲۰۰ رسید تونستیم به دیگران ثابت کنیم که توان بایی مانع پیشرفت نیست. شرایط خیلی سخت بود ولی دست به دست هم دادیم و موانع رو بر داشتیم. اوایل امیر برای تامین زندگی فقط ۳ ساعت در روز می خوابید. تمام وقت در حال تلاش بود من هم ویلچر رو مانعی برای انجام کارهای خانه نمی دیدم و

سعی می کردم محیط آرامی را برایش فراهم کنم.

بعد از به دنیا آمدن «آراد» چه اتفاقی در

زندگیتون افتاد؟

اگه یادتون باشه گفتم داشتن محدودیت جسمی و حرکتی واقعیتی است که همیشه گوشه ذهن توان یابان می ماند و هرگز فراموش نمی شود؛ اما با اومدن «آراد» سعی کردم این دغدغه ذهنی رو به کلی فراموش کنم. با اضافه



شدن آراد به جمع خانوادگی ما، انگیزه من و امیر از ۲۰۰ به ۱۰۰۰ رسیده بود، دیگه مشکلات خودمون فراموش شد و به این فکر می کردیم که «آراد» چه احتیاجاتی داره و زندگی رنگ دیگه ای گرفت.

چطور با مجتمع رعد آشنا شدید؟

با برادرانم خیلی بیرون می رفتیم یه روز یکی از دوستانم رو دیدم و گفت یه جایی هست که کلاس های آموزشی داره و همه کار آموزش مثل ما توان یابن؛ کنجکاو شدم به مجتمع رعد پیوستم و تا امروز دارم از امکانات

آموزش خوبش استفاده می کنم. امسال برای اولین بار با بچه های رعد توفیق پیدا کردیم که به زیارت امام رضا(ع) بریم و خیلی خوش گذشت. وقتی شنیدم که رعد فصلنامه داره خیلی خوشحال شدم. به نظر من این فصلنامه می تونه وسیله خوبی برای شناسوندن رعد کرج باشه؛ چون در هر فصل فقط ۱ نفر هم با این مجتمع آشنا بشه و در مورد توان یاب بیشتر بدونم، در سال ۴ نفر آگاهی پیدا کردن و دیدشون تغییر کرده، من خودم هر وقت احساس بدی پیدا می کنم خودمو به رعد می رسونم و کنار بچه ها انرژی می گیرم و آرزو دارم که یه مزرعه پرورش قارچ بزنم و با چند تن از دوستان توان یابم مشغول به کار بشیم و مفید باشیم.

آقا امیر آیا هزینه های

شما با افراد عادی فرق

می کنه؟

تمام هزینه های ما ۲ برابر افراد عادی است از هزینه های درمانی گرفته تا بهداشتی، زندگی ما پر هزینه است.

از اینکه می بینم مجتمع آموزشی نیکوکاری رعد کرج دارای یک فصلنامه مستقل آموزشی - پژوهشی با گستره پخش کشوری

است احساس غرور می کنم. چون این نشریه می تواند پلی مستحکم برای ارتباط توان یابان با سایر اقشار اجتماعی و به خصوص با سایر توان یابانی که هنوز آشنایی با امکانات رعد ندارند، باشد.

در نهایت:

از شما به خاطر فراهم آوردن امکان این گفت وگو و از همه کسانی که رعد رو راه اندازی کردن و همه نیکوکارانی که برای این بچه ها تلاش می کنند، صمیمانه تشکر می کنیم.